

**مسافر
سبز**
ملیحه ارزانی

گام‌های دلنشین خورشیدپنهان

اینک آوای دلنشین گام‌هایت از دور دست‌ها، آن‌جا که افق، دامن گسترده، به گوش می‌رسد. اینک زیر پاهای خسته‌ام گل‌های عشق روییده‌اند و در قلب مجروحم که زمانی علف‌های نومیدی و یأس ریشه دوانده بود، با وزش نسیم آمدنت شکوفه‌های سپید امید، شکفتن را تجربه می‌کند.

آری، سال‌هاست که در حنجره زمان بغض گلوگیر یک حادثه، گیر کرده و راه فرار ندارد. واژه آشنای عدالت در پستوی کاخ‌های بزرگ به خواب فرو رفته و دیگر هیچ تعریفی جز خشونت در پناه ادعای حمایت از حقوق بشر را در خود ندارد. کیست که در این دنیای پر از ظلم و فساد، داد مظلوم را از ظالم بگیرد و ندای عدالت و عدالت‌خواهی را در سراسر عالم سر دهد و پرچم پر اقتدار اسلام و انسانیت را بر فراز قلب‌ها برافراشته کند.

آری اوست...

همان خورشید پنهان که سال‌ها در انتظار آمدنش چشم به راهیم تا طلوع کند و جهانی را از تیرگی به سوی روشنی آفتاب عدالت سوق دهد و حکومتی جهانی را در پرتوی عدالت‌محوری و گرفتن داد مظلوم از ظالم در تمام هستی تشکیل دهد. هر چند انسان‌های عادل در طول تاریخ بسیار بوده‌اند و گاه نیز توانسته‌اند حکومت‌های عادلانه محدودی را تشکیل دهند؛ اما هیچ قدرتی، بدون متکی بودن بر نیروهای الهی و آزاد بودن از قیود مادی و دنیایی، نمی‌تواند حکومتی جهانی را اداره کند. اجرای عدالت مطلق، تنها به یاری قدرت مطلق و علم مطلق محقق می‌شود که این، تنها نزد پروردگار عالم است. و باید امیدوار بود و خدا خدا کرد.

تو را در شب‌نم اشک‌های عاشقان منتظر، در سرزمین عشق، در شب‌های انتظار، در زیر نور ستاره امید، در امواج پر تلاطم دریای عشق بر ساحل دل‌تنگی نظاره می‌کنم. امید ظهورت را می‌توان در دیدگان منتظران دید. قلب امیدوار من به امید نگاهی می‌تپد و در جاده انتظار طلعت یار، همچنان چشم به دیدار دوخته‌ایم و خاکش را توتیای چشمان‌مان ساخته تا بهار وصالش را در گلشن طلاها و یاسین به نظاره بنشینیم.

این آتش عشق و عشق آتشین به لحظه دیدار، خواب را از چشم منتظران ربوده است. فریاد سکوت ژرفای وجودمان را فرا گرفته است. کدامین سیم‌رغ بهار آمدنت را بشارت خواهد داد و کدامین صدف، کیمیای وجودت را در خود می‌پروراند تا بر کرانه دریایش نشینیم و نظاره‌گر امواج، تا شاید نشانه‌ای از مروارید ظهورت را با خود به ساحل آورد.

